

دهان باز شده کفش های احمد یا بخ های سیاه کفاش محله بسته شده است و با کمی و اکسس گرد و خساک از کفش ها گرفته اند. علی و احمد هشت ساله و شش ساله بودند که پدرشان یک روز از خانه رفت و دیگر برنگشت. یادآوری خناری های پدر هنوز از آراشان می دهد.

دوست ندارند از پدری یاد کنند که حتی خاطره ای از مدرسه رفتن با او ندارند. همه این سالهای تنهایی، مادرشان خرج درس و مدرسه علی و احمد را داده است. اما دیگر نمی شود. زخم های دست مادر با «سفیدکننده» بیشتر از آن شده است که بی خیال این زخم ها شوند. بی خیال اینکه دوباره دست های زخم شده اش را در لگن آب و سفیدکننده فرو ببرد تا گرد و غبار از دیوار و راه پله خانه های مردم بگیرد. مریم خانم امسال و برای خریدن دو دفتر ۶۰۰ تری، نصف دستمزد یک روزش در خانه مردم را هزینه کرده تا فقط برای احمد دفتر بخرد؛ دفتری که به گفته مادر فقط چند ماه اول را جواب می دهد. همان کفش های پارسیال را می پوشند. جلو کفش ها کمی باز شده بود. کفش محل سر و ته اش را به هم آورده و واکسی هم به سر و رویش کشیده است.

اما علی امسال مدرسه نمی رود. تصمیمش را از چند سال پیش گرفته بود و هر سال مهر که می رسید، سر رفتن و نرفتنش به مدرسه، کارش به مشاجره یا ماد می کشید و دست آخر هم به احترام مادر، درس را ادامه می داد. اما امسال ماجرا فرق دارد و علی می خواهد تصمیمش را عملی کند. علی تابستان امسال پشت میز چرخ خیاطی، شبانه روز برای بچه های کیف می دوخت که قرار است از امروز دست در دست پدر و مادر راهی مدرسه شوند. در خانه اما همه امیدها به احمد و قول و قراری است که با علی بسته اند، قول و قرار می ماند؛ «من سر کار می روم. اما چون دیگر نمی تواند برای هر دوای ما کار کند. چاره خانه هم هست. همان کیف دوژی که تابستان رفتم، شاکر می می خواهد و همان جایی روم. حداقل هزینه درس تو و کمی از خورد و خوراک خودمان را در می آوردم. اجاره خانه و بقیه چیزها با مامان. احمد، باید یک کارهای ششوی تسل دل مامان و من حسابی شاد شود و به دانشنت افتخار کنیم.» با این قول و از همان روز اول مدرسه تکلیف احمد مشخص است. مشق عشق.

گزارش پیش رو روایت هایی واقعی از جنس ماجراهای صادر و فرزند ی است. مادرانی با دست های خالی و فرزندانی که از رنگ و لعاب لوازم مدرسه، جعبه های مادرنگی یا از نشستن پشت میزهای مدرسه زده اند تا همراه مادر برای روزی خانواده تلاش کنند.

- روایت اسماء و دخترهایش

۱ اسماء مادر دو دختر و یک پسر بچه است. شوهرش ۴سال قبل فوت کرده است. اسماء می گوید: کار شوهرم سیم کشی بود. کارش پردرآمد نبود، اما آن قدر داشت که دست جلوب کسی دراز نکنیم. ۴سال قبل بود که یک مرتبه دچار ایست قلبی شد و عمرش به دنیا نبود و مُرد. آن طور که اسماء می گوید دو دخترش در کلاس هشتم و چهارم درس می خوانند و پسر بچه اش هم ۵سال دارد؛ «آداه کردن زندگی خیلی سخت است. خودم هم درآمدی ندارم. گاهی به من زنگ می زنند و برای تمیز کاری خانه های روم، مدتی هم برای یک ساختمان که مطب چند دکتر آنجا بود، یک روز در هفته می رفتم تا کارهای تمیز کاری را انجام بدهم. با همین کارها تا الان خرج خودم و بچه ها را درآورده ام. خانواده شوهرم وضع خوبی ندارند و خودشان هشتان گروته است. نمی توانند به ما کمک کنند. فقط گاهی که سری به ما می زنند، چند کیلو سیب زمینی و پیاز و این جور چیزها می آورند.» اسماء آهسی می کشد و شرایط تحصیل و درس خواندن بچه ها را این طور توضیح می دهد: تا الان با سبیلی صورتم را سرخ نگه داشته ام، اما نگذاشتم آبروی دخترها برود. هر جور که بود، سعی کردم لوازم مدرسه شان را جور کنم. گاهی دیرتر خریدم یا کم خریدم. اما نگذاشتم دو دخترم جلو همکلاسی هایشان خجلالت بکشند. بچه هایم پدر ندارند، اما مادر که دارند. نمی گذارم آب در دلشان تکان بخورد، اما امان از امسال....

برای لحظاتی سکوت می کند و چشم به زمین

مادر مداد قرمز من کو؟

روایتی از دانش آموزانی که برای ادامه تحصیل با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می کنند



عکس: جوان کرمانی / آشورا

دیلیم بگیرد و امسال کلاس یازدهمی است و در رشته تجربی درس می خواند. ۳ پسرش هم کلاس های نهم، هفتم و سوم هستند. ۴محصل را بدون شوهر و سایه سر، راهی مدرسه کردن کار هر کس نیست، اما انیسه خانم انجامش داده است. اما انگار امسال او هم از پیش بر نمی آید و بدجور برای خرید لوازم تحریر و کیف و کفش بچه ها مشکل دارد؛ «هنوز نتوانسته ام برای بچه ها کیف بخرم. دخترم خیلی مرتب است و کیف پارسلش را خوب نگه داشته اما پسر بچه ها به هر حال شیطنت از سر و رویشان می بارد. هر قدر هم که ملاحظه کنند، باز یک جای کارشان می لنگد. الان کفشی ندارند و کفش هایشان پاره شده است. در توانم نیست کفش بخرم. به بچه ها گفته هم ماهی که ته حساب ماه پولی ماند، برای یکی کفش می گیرم. شوهرم سال هاست که ما را رها کرده و رفته سال های اول سخت بود اما گذشت. الان که پسرها از آب و گل درآمده اند، تابستان ها کار می کنند و کمی کمک دستم هستند. امسال دوتا پسر بزرگم رفتند مغازه بستنی فروشی، به پسر بزرگم روزی ۲۰ هزار تومان و کوچک تر روزی ۱۵ تومان هزار مزد می دادند. خوب بود و حداقل از خرج و مخارج کمک بودند. حداقل فقط اجاره خانه و خورد و خوراک با من است. الان چند سال است در بولوار توس ساکن هستیم. صاحبخانه ۱۰ میلیون رهن گرفته و برچی ۵۰۰ هزار تومان هم اجاره خانه تعیین کرده است. پول رهن را نداشتیم و کميته امداد کمک کرد و پول رهن خانه

می دوزد. صبر می کنم تا دوباره رشته کلام را به دست بگیرد و می گیرد و ادامه می دهد. اما ن از اوضاع امسال اقيمت لوازم تحریر سر به فلک گذاشته است. یکی دوبار رفتم، اما نتوانستم جز چهار تا دفتر و چند تا خودکار چیزی بخرم. بچه ها ز رنگ هستند و می فهمند که دستم خالی است و طفلای ها چیزی نگفتند. موقع ثبت نام هم به مدیر مدرسه اوضاعمان را گفتم. بنده خدا خیلی با من راه آمد. با کمکی که کردند ما پول ثبت نام و کتاب ندادیم، اما خوب لوازم تحریر و لباس فرم مدرسه هنوز مانده که نخریده ایم. لوازم تحریر خیلی گران شده، فقط یک دفتر ۱۰۰۰ برگ معمولی ۱۰ هزار تومان است. کاش فقط لوازم تحریر باشد. لباس فرم مدرسه هم یک دردرس دیگر است. امسال نتوانستم لباس مدرسه برای دخترها بدارم. همان لباس های پارسل را شستم و مرتب کردم. به دخترها گفتم «فعلا با این لباس ها بروید. اگر کسی هم چیزی گفت، به من بگوید.» بچه ها راضی نیستند و خجلالت می کشند با این لباس ها بروند مدرسه اما چه کنم. چاره ای نیست. در تمام این سال ها گاهی از نان شب زده ام تا بچه ها درس بخوانند. دلم نمی خواهد دخترها مثل من باشند. اگر کاری برای خودشان داشته باشند و مثل من بیکار نباشند، دیگر محتاج این و آن نیستند.

حرف هایش هنوز چاشنی گلایه دارد؛ «دخترم کلاس هشتم است و تابه حال چند بار به من گفته است. مدرسه نمی رود. امسال هم وقتی خواستم اسمش را در کلاس بالاتر بنویسم، اصلا دلش به درس خواندن رضا نبود. دخترم می گوید «مامان من در خانه می مانم تا پدرام را رنکه دارم و تو راحت بروی سر کار.» چند بار خودم به حرفش فکر کردم، همسایه ها هم که اوضاع ما را می بینند، گاهی همین را می گویند. اینکه «دخترهایت درس بخوانند به کجا می رسند؟ آخرش بیکارند!» جمله بعدی هنوز نیامده، روی لب هایش خشک می شود و از گفتش منصرف می شود. انگار می داند در دیش باید در نهانخانه دلش بماند.

- روایت پسران محروم درس خوان
- انیسه خانم ۳ پسر و یک دختر دارد. دخترش به قول مادر چیزی نمانده که

۱۳ هزار کودک بازمانده از تحصیل در استان

معاون آموزش ابتدایی آموزش و پرورش استان از آمار نگران کننده سال گذشته می گوید

برطرف شد. وی ادامه می دهد: آمار بخشی از اداره کل آموزش و پرورش خراسان رضوی، آخرین آمار ی که از کودکان بازمانده از تحصیل طی سال گذشته اعلام شده، ۱۳ هزار کودک در مقطع ابتدای در سطح استان است. ابوالحسن حقیقی در گفت و گو با شهرآر، می گوید: از تعداد ۱۳ هزار کودک بازمانده از تحصیل، ۹ هزار نفر جذب شده اند و در حال ادامه تحصیل هستند. بعضی از این کودکان، مشکلات مالی داشتند، تعدادی دیگر خانواده هایشان برای ادامه تحصیل مانع شدند و برخی نیز در سامانه سناد ثبت شده، اما در سیستم کشوری دیده نشده بودند. این اشتباهی بود که در سیستم وجود داشت و

آل بدرهیم

طبق گفته معاون آموزش ابتدایی اداره کل آموزش و پرورش خراسان رضوی، آخرین آمار ی که از کودکان بازمانده از تحصیل طی سال گذشته اعلام شده، ۱۳ هزار کودک در مقطع ابتدای در سطح استان است. ابوالحسن حقیقی در گفت و گو با شهرآر، می گوید: از تعداد ۱۳ هزار کودک بازمانده از تحصیل، ۹ هزار نفر جذب شده اند و در حال ادامه تحصیل هستند. بعضی از این کودکان، مشکلات مالی داشتند، تعدادی دیگر خانواده هایشان برای ادامه تحصیل مانع شدند و برخی نیز در سامانه سناد ثبت شده، اما در سیستم کشوری دیده نشده بودند. این اشتباهی بود که در سیستم وجود داشت و

دریچه

سمیرا شاهیان

تحصیل میان گچ و رنگ

گزارشی از حال و هوای مدرسی که هنوز آماده پذیرش دانش آموزان نیستند

و هر کنجی را با وسواس و دلسوزی می روند و می شوند. دیوار های آجری، نقش ونگاری جانانه گرفته است. خانم هرمندی روی یک چهارپایه، مقابل دیوار نشسته است و قلم مویش را با ظرافت خاصی می چرخاند. میانه حیاط، مردی با دست و صورت رنگی، زیر تیغ آفتاب ایستاده و مرحله پایانی کارش، خطوط رنگی صف ها را بررسی می کند. کلاس های اینجا هنوز میزبان نیمکت های چوبی زهوار دررفته ای است که در خیلی از مدارس بالای شهر مشهد، نسلشان منقرض شده است.

- مدرسه مختلف

در یکی از محلات روستای شیر حصار در نزدیکی حاشیه شهر، وارد مدرسه ای می شویم که سال گذشته با هزینه ۶۰۰ میلیون تومانی ساخته شده

مادر مداد قرمز من کو؟

- زهر خانم و پسرانی که زود مرد شدند

۳ زهر خانم ۱۰ سال پیش بیوه شد. خودش می گوید که شوهرش به خاطر اعتیاد و مشکلات روحی و روانی که داشت، ۱۰ سال قبل او و دو فرزند پسرش را به حال خود رها کرد و هیچ وقت به خانه برنگشت. او در مقابل پرشش ها به همه گفته بیوه شده، چون برای در و همسایه، شنیدن اینکه مردی زنش را ترک کرده غیر قابل درک است. خودش می گوید: به صاحبخانه قبلی گفته بودم شوهرم در سبزوکار می کند؛ برای همین هیچ وقت خانه نیست. اما بعد از مدتی دستم رو شد و دیگر نتوانستم با این حرف ها صاحبخانه را راضی کنم. به همین دلیل خانه را خالی کردم. الان انتهای بولوار توس خانه ای خانهای پنجاه متری اجاره کرده ام با ۵ میلیون پول پیش و ۲۰۰ هزار تومان اجاره.

احسان و عماد دو پسر زهر خانم هستند که از بچگی بدون پدر بزرگ شده اند. یکی از پسرهای زهر خانم هم یک سال نتوانست مدرسه برود؛ «وقتی برای نان شب مانده بودیم، چطور می توانستم پسر ها را مدرسه بفرستم! خدا به یکی از معلم های مدرسه خیر بدهد. پسر های من خیلی درس خوان و باهوش هستند. معلم یکی از پسر ها بیشتر از بقیه بچه ها حواشش به عماد بود. معلم تمام حدودی از وضعیت ما خبر داشت. آن سال که اسم عماد را به خاطر مشکلات نوشتم، چند بار پیگیر شد و حتی تا در خانه ما هم آمد. بعد از کلی این طرف و آن طرف رفتن، ما را به یکی از خیریه ها معرفی کرد. گفت که این خیریه یک خوابگاه پسرانه دارد و فقط پسر بچه هایی را ثبت نام می کند که پدر ندارند و درس خوان هستند. الان چند سال است که بچه ها موقع مدرسه آنجا می روند. اگر همین جا هم نبود، واقعا نمی توانستم بچه ها را مدرسه بفرستم. تابستان ها یکی در مغازه فروشنده گی می کند و دیگری در ساندویچ فروشی کار می کند. امسال صاحب کار هایشان به هر کدام ماهی ۴۰۰ هزار تومان دادند که حداقل برای درس و مدرسه خودشان به درد خورد. پسرهایم مرد شده اند و خدا خدای می کنم به جایی برسند و مثل پدرشان نامرد روزگار نشوند.»

- بسته های مهرانی برای مهری ها

۴ در خیریه باز است و گاه گاه کسی وارد می شود. گفته اند برای دریافت لوازم تحریر باید به اتاق مسد داری برویم. اتاقی که گوشه و کنارش از بسته های لوازم تحریر و چند کوله ساده پر شده است. آقای شاریعی مسئول مسد داری خیریه است. می گوید: روزی ۸ تا ۱۰ خانواده اینجا می آیند تا از بسته های غذایی و خدماتی این مرکز استفاده کنند. من مسئول فرزندان خانواده ها هستم. الان که فصل مدرسه هاست، بیشتر کمک هایمان را به سمت نوشت افزار برده ایم. لوازم تحریر امسال واقعا گران شده و خانواده های زیادی را با مشکل روبه رو کرده است. خانواده های معمولی که در فرزند مدرسه ای دارند، برای خرید لوازم تحریر به مشکل برخوردند و کمتر خریدند؛ چه برسد به خانواده های تحت پوشش مرکز ما که امسال واقعا دچار مشکل شدند. سرسرا قابل های کمک دیواری اتاقش می رود و یک دسته پوشه سبز رنگ را بیرون می آورد؛ «این پوشه ها هر کدام سر گذشت زندگی یک خانواده است.» روی هر یک از پوشه ها اسم یک خانواده نوشته شده است. مدد کار خیریه همان طور که پوشه ها را زیر و رو می کند، به هر اسمی که بر می خورد پوشه را باز می کند و توضیحاتی می دهد؛ «این معصومه خانم است که شوهرش چند سالی زندان است. سه تا بچه دارد که دوتای آن ها سه و یک ساله هستند. به یکی از بچه هایش مدرسه می رود، امسال بسته لوازم تحریر داریم. بعضی وقت ها هم بسته غذایی به آن ها می رسانیم.» او ادامه می دهد: این یکی که خیلی اوضاع بدی دارد. با یک تبه ازدواج کرده و حالا با دو بچه زیر پوشش خیریه است. بچه های او خانم، هم مشکل شناسنامه دارند هم مشکل هزینه مدرسه و خورد و خوراک. پرونده ها زیاد است. بعضی از بچه ها با حمایت برخی حامیان، توانسته اند امسال هم راه مدرسه را باز کنند. اما بگوید: هنوز در گیر مشکلات خانواده هستند؛ بچه هایی که اینده آنان در گرو حمایت های امروز ما و شماس.

روان شناسی رنگ ها در کلاس درس

به گلشهر آمده ایم که محله ای کم بر خوردار است و مردمانی خودجوش و فعال دارد. مدرسه تکانی در اینجا به پایان رسیده و این فضای آموزشی آماده در آغوش کشیدن دانش آموزان است. تنها نگرانی در اینجا، کمبود معلم برای پایه اول دبستان است. مادر یکی از بچه ها در حالی که پس از رتق ورتق

- روان شناسی رنگ ها در کلاس درس

به گلشهر آمده ایم که محله ای کم بر خوردار است و مردمانی خودجوش و فعال دارد. مدرسه تکانی در اینجا به پایان رسیده و این فضای آموزشی آماده در آغوش کشیدن دانش آموزان است. تنها نگرانی در اینجا، کمبود معلم برای پایه اول دبستان است. مادر یکی از بچه ها در حالی که پس از رتق ورتق

شهر

روزنامه شهرامید ورزشک

SHAHARANNEWS.IR

۲۷شنبه

۱۳۹۸مهر

۲۲شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

۲۸شهریور

ابوالحسن

حقیقی، معاون

آموزش ابتدایی

اداره کل آموزش

و پرورش

خراسان رضوی

از تعداد ۱۳ هزار

کودک بازمانده

از تحصیل،

۹ هزار نفر

در حال

ادامه تحصیل

هستند. بعضی

از این کودکان،

مشکلات مالی

داشتند، خانواده

تعدادی نیز

برای ادامه

تحصیل مانع

شده اند